

روش برداشت از قرآن



آنچه پیش روی شماست، متن مصاحبه‌ای است که در فروردین‌ماه 1356 ش توسط شهید حجت‌الاسلام علی‌اکبر‌آزهای در اصفهان با شهید آیت‌الله دکتر بهشتی تحت عنوان روش برداشت از قرآن به عمل آمده است...

آنچه پیش روی شماست، متن مصاحبه‌ای است که در فروردین‌ماه 1356 ش توسط شهید حجت‌الاسلام علی‌اکبر‌آزهای در اصفهان با شهید آیت‌الله دکتر بهشتی تحت عنوان روش برداشت از قرآن به عمل آمده است. این مصاحبه در آغاز به صورت نوار در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفت و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، روزنامه جمهوری اسلامی اقدام به چاپ آن کرد. پس از انجام اصلاحات توسط دکتر بهشتی، حزب جمهوری اسلامی آن را به صورت کتاب منتشر ساخت. اینک با توجه به درخواستهای مکرر برای چاپ مجدد این گفتگو که با گذشت زمان ناپات شده است، اقدام به انتشار آن می‌نمایم. امید آنکه به فهم دیدگاههای ایشان در مباحث تفسیر قرآن یاری رساند.

بسم الله الرحمن الرحيم

س - در بیست سال اخیر گرایش به فهم قرآن موج گسترده‌ای پیدا کرده و تمایل شدیدی به فهم قرآن پیدا شده است، مخصوصاً نسل جوان از این حالت که می‌گفتند نزدیک قرآن نیابند چون نمی‌فهمید و درک نمی‌کنید بیرون آمده‌اند و خودشان می‌خواهند هر چه بیشتر از قرآن استنباط و برداشت کنند و می‌بینند که چه برداشت‌های زنده‌ای هم به دست آورده‌اند اما در عین حال انحرافات زیادی هم پیش آمده، دسته‌ای از این راه و دسته‌ای از آن راه، از آن طرف تعبیرها و تفسیرها و توضیحات و پیش‌دواری‌هایی می‌شود و از این طرف هم موانع زیادی به وجود می‌آید. برای آن که جوانان با همین امکانات ضعیفی که دارند بتوانند خیلی خوب و اصل از قرآن استفاده کنند، چه باید کرد و شما چه شیوه‌ای را پیشنهاد می‌کنید؟

ج - چند سال قبل در بحث‌های تفسیری مکتب قرآن به مناسبت تفسیر آیه کریمه «الذي أنزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هن أم الكتاب وأخر متشبهت فأما الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشبه منه ابتغاء الفتنه و ابتغاء تأويله و ما يعلم تأويله الا الله والرسخون في العلم يقولون ءأمننا به كل من عند ربنا و ما يذكر الا أولوا الألباب» (1) بحث نسبتاً گسترده و مفصلي ناظر به ابعاد روز داشتیم که خوشبختانه ضبط شده و توصیه می‌کنم در درجه اول آن بحث را که با آمادگی قبلی در چند جلسه ایراد شد و نوارش هم موجود است گوش کنید و اگر مناسب دانستید آن بحث گسترده را در اختیار جویندگان راه حق و علاقمندان به فهم قرآن قرار دهید و گرنه این پاسخ فشرده را که در این دیدار می‌توانم به سئوالتان بدهم، هر چند بدون تنظیم قبلی است و شک دارم که آن جامعیت لازم را بتوانم در این پاسخ به شما ارائه بدهم، در اختیارتان قرار دهید. پاسخ به سئوال شما را بنویسید می‌گویم که از هم مجزا باشد.

1- قرآن برای همگان قابل فهم است

در اینکه فهم قرآن کریم به يك گروه معین مختص نمی‌باشد، کمترین تردیدی راه ندارد. بی‌شک قرآن برای استفاده همگان آمده است و این مطلبی است که آیات قرآن روی آن تأکید فراوان دارد. قرآن همواره تأکید دارد که این کتاب، کتاب هدایت برای متقین است. این کتاب نور، روشنگر، مبین و آشکارکننده حقایق و وظایف است. خیلی روشن است که قرآن مستقیماً مورد استفاده کسانی قرار می‌گرفت که پیغمبر اکرم (ص) بر آنها فرامی‌خواند. در داستان‌های تاریخی، مکرر داریم افرادی که مسلمان نبودند و حتی مخالف اسلام بودند چند آیه از قرآن را گوش می‌کردند، از همان معنایی که از آیات می‌فهمیدند شور و هیجان و عشقی شدید نسبت به اسلام پیدا می‌کردند و هدایت می‌شدند. وقتی حکمی نازل می‌شد، وقتی دستور جهادی می‌آمد و به صورت آیه بر پیغمبر نازل می‌شد، پیغمبر همان آیه را بر مردم می‌خواند و مردم از همان آیه تکلیف خود را می‌فهمیدند. در این که قسمت اساسی و اصلی قرآن، نه فقط قسمت‌های اندکی از آن، برای فهم همگان است کمترین تردیدی نیست. آیات قرآن و همه کسانی که با تاریخ و سیره‌آشنایی دارند، بر این معنی تصریح می‌کنند. بنابراین قسمت عمده قرآن برای فهم عموم مردم است نه برای فهمیدن گروهی خاص.

2- کلیدهای فهم قرآن

همین قسمت عمده قرآن که برای عموم قابل فهم است اولاً به زبان عربی است. ثانیاً به زبان عربی عصر پیغمبر است. ثالثاً به صورت القاء شفاهی يك مطلب است نه به صورت يك نوشته، یعنی مثل سخنی که همین الان می‌گویم؛ سخنی است روایوری که به تدریج به مناسبت‌های گوناگون، خطاب به مردم گفته شده، نه به صورت کتابی که مؤلف از اول تا به آخر تنظیم کرده باشد. مطلبی بر پیغمبر نازل می‌شد و پیغمبر هم آن را به مردم القاء می‌کرد، بعد این مطلبی را که پیغمبر به صورت شفاهی القاء می‌کرد در حافظه‌ها یا در نوشته‌ها یادداشت و ضبط می‌کردند.

پس این سه نکته باید مورد توجه قرار بگیرد: 1. قرآن به زبان عربی است. 2. به زبان عربی عصر پیغمبر است.

3. مطلبی است که به صورت شفاهی القاء شده و بعداً به صورت سینه به سینه ضبط شده و هم نوشته و ثبت شده است. توجه به این سه نکته مطالبی را پیش می‌آورد که همه کسانی که به فهم قرآن علاقمند هستند باید به آنها توجه فراوان کنند.

اول، لزوم آشنایی با زبان عربی است. گفتیم قرآن به زبان عربی است. بنابراین برای فهم يك متن عربی، بی‌شک مطالعه‌کننده باید زبان عربی را به خوبی فرا گیرد. یادگیری خوب زبان عربی شرط اول مراجعه مستقیم به قرآن کریم است. متأسفانه در میان دوستان بسیار خوب، دوست داشتنی و دارای حسن نیت، مکرر دیده‌ام کسانی را که بدون تسلط بر زبان عربی و صرفاً با آشنایی ابتدایی با صرف و نحو و با استفاده از کتاب‌های لغت و یا واژه‌نامه‌های قرآن که اخیراً عربی به فارسی تهیه شده، درصدد فهم معنی آیات برمی‌آیند و گاهی اشتباهاتی می‌کنند که واقعاً مضحك و خنده‌آور است اما چون این‌ها دوستان بسیار خوب و با حسن نیتی هستند هر وقت مراجعه کرده‌اند و به آنها توضیح داده‌ایم که در کارشان چه نقص‌هایی وجود داشته، خیلی راحت قبول کرده‌اند.

برای فهم قرآن باید به زبان عربی تسلط کامل داشته باشیم. باید در حد يك فرد عرب با این زبان آشنا بود زیرا این کتاب به زبان عربی است. بنابراین آشنایی کافی با صرف و نحو و دانستن لغات لازم است. قدرت استفاده از کتاب‌های لغت با توجه به این نکته که گاهی يك واژه ممکن است چندین معنی داشته باشد و تشخیص این که در این‌جا کدام معنی مناسب است احتیاج به تسلط نسبی در استفاده از کتاب‌های لغت دارد.

دوم، قرآن به زبان عربی عصر پیغمبر است. همه کسانی که با زبان آشنا هستند می‌دانند که در میان همه ملت‌ها، زبان دچار تحول و تطور می‌شود. ممکن است يك

لغت در 1300 سال قبل يك معني خاصي داشته و امروز يك معني جديد پيدا کرده باشد. يا اينکه امروز هم آن معني و هم معاني جديد بکار رود. بايد مراقب بود کلماتي که در آیات قرآن وجود دارد در عصر نزول آیات، معنای رايجش کدام بوده است. اگر کلمه‌اي بود که امروز يك معني پيدا کرده و اين معني خوشايند ماست و ما دوست داريم که اين کلمه در آيه اين معني را بدهد و حال آنکه اين معني اصلا در آن موقع نبوده، کاربرد اين کلمه بر اين معني در عصر قرآن واقعاً غلط است. يکي از دوستان که در طبيعت‌شناسي قرآن کار مي‌کرد آياتي راجع به طبيعت قرآن استخراج کرده بود و با تصاویر و توضيحاتي که بر آنها اضافه کرده بود، براي من آورد تا من هم نظري بدهم، ديدم روي برخي از کلمات تکیه‌هايي کرده که اصلا اين‌جور تکیه کردن معني ندارد. مثلاً نوشته بود که آيه «ألم نجعل الارض کفناً» (2) به حرکت زمين اشاره دارد. او در مراجعه به فرهنگ لغت ديده بود که کفات به معني پرندۀ تيز پرواز است و آيه را ترجمه کرده بود: «آيا ما زمين را به صورت يك موجود تيز پرواز قرار نداده‌ايم» و بعد استدلال کرده بود که از نظر قرآن زمين حرکت مي‌کند. ملاحظه مي‌کنيد که اين آقا به فرهنگ‌هاي لغت عربي‌مراجعه کرده و کفات را به معني پرندۀ تيز پرواز يافته است. به او گفتم که اولاً بايد آيا کفات در عصر قرآن و در محيط نزول قرآن هم به معني پرندۀ تيز پرواز به کار رفته يا اين يك معنایي است که به تدريج در ادوار بعدي پيدا کرده است. ثانياً شما بايد توجه کنيد که اين آيه متصل به آيه بعدي است. «الم نجعل الارض کفناً. احياء و اموات» آيا زمين را براي اموات و احياء کفات قرار نداده‌ايم؟ يعني احياء و اموات دنباله کفناً قرار مي‌گيرد. بنا بر اين معني پرندۀ تيز پرواز براي زنده‌ها و مرده‌ها چيست؟ آيا معني روشني دارد؟ با مراجعه به فرهنگ‌ها معلوم مي‌شود که کفات در اصل عبارت است از زميني که در برگيرنده چيزهاي ديگر باشد آيا ما زمين را شبيء در برگيرنده قرار نداديم؟ در برگيرنده زنده‌ها و مرده‌ها؟ زنده‌هايي هستند که در زير زمين لانه مي‌سازند، مثل خرگوش و موجودات ديگر. و لاشه جانداران هم، معمولاً درون زمين دفن مي‌شود يا لايه‌هايي از سيل مي‌آيد و روي پيکره‌هاي مرده را مي‌پوشاند و از همين‌ها سنگواره‌ها به وجود مي‌آيد. بنا بر اين، اين که انسان بيند کفات به معني پرندۀ تيز پرواز به کار رفته و چون الان در بي اين است که حرکت زمين را از آيه‌هاي قرآن استفاده کند، فوراً اين را حمل بر اين معنا بکند، شيوه درستي نيست و بايد از آن خودداري شود. بايد معلوم شود آيا کفات در عصر پيامبر(ص) هم به اين معني به کار مي‌رفته يا اين يك معني جديد است؟ به خصوص که اين معني در کتاب‌هاي لغت پيشين وجود ندارد و اين خود دليلي است که اين يك معني جديد مي‌باشد و در عصر پيغمبر(ص) نبوده است. بنده الان مشغول سخن گفتن هستم و از عبارات و کلماتي استفاده مي‌کنم و اين کلمات را به همان معنایي به کار مي‌برم که امروز فهميده مي‌شود. حالا اگر سيصد سال ديگر عين اين سخنراني من وجود داشت و اين کلماتي که من به کار مي‌برم، آن روز در معنای ديگري به کار رود، آيا کسي مي‌تواند بگويد فلاني اين منظور امروزي را مي‌خواست بگويد؟ اين که درست نيست. پس بايد کلمات را به همان معنایي به کار ببريم که در آن عصر به کار رفته است. سوم، مطالب قرآني به صورت شفاهي گفته شده است. هر مطلب شفاهي و حتي همه مطالب کتبي ناظر به شرايط محيطي و اجتماعي زمان خودش مي‌باشد. يعني نمي‌تواند ناظر به شرايط محيطي و اجتماعي زمان خود نباشد. زيرا در يك جو و فضاي سخن مي‌گويد و يا در اين جو و فضا دارد چيز مي‌نويسد. بنا بر اين وقتي درون اين جو دارد مطلبي مي‌گويد يا مي‌نويسد، يك سلسله قرائن هست که به فهم مقصود گوينده و نويسنده کمک مي‌کند. صحنه جنگ «احد» است. آياتي خطاب به جنگجویان نازل مي‌شود. اين جنگجویاني که در صحنه جنگ هستند و تمام مسائل را به چشم مي‌بينند و حضور ذهن دارند فوراً با نزول آيه، مطلب و مقصود خداي متعال را درک مي‌کنند. حالا من که در آن صحنه جنگي نيستم اگر بخواهم اين مطلب را از همان آيه درک کنم چه بايد کنم؟ بايد با مطالعه تاريخ، خودم را در آن صحنه قرار بدهم. بنا بر اين فهم صحيح از مقصود آیات قرآن، کم و بيش به حضور در صحنه‌هاي نزول اين آیات ارتباط دارد. اين حضور براي مردم عصر پيغمبر مهيا بوده است اما براي مردم ديگري که در آن عصر و يا در عصرهاي بعد زندگي مي‌کردند و از صحنه دور بودند، اين حضور بايد به چه وسيله‌اي حاصل شود؟ به وسيله مطالعه تاريخ. اين است که يکي از شرايط فهم صحيح بسياري از آیات قرآن، تحقيق تاريخي و مطالعه تاريخي و حضور از طريق تاريخ در شرايط نزول قرآن است. در اين زمينه محققين گذشته کتاب‌هاي متعددي نوشته‌اند تحت عنوان اسباب النزول و دو کتاب از آنها کتاب‌هاي بسيار خوبي است که معروف هم هست و مورد استفاده مفسران قرآن است. يکي اسباب النزول واحدي و ديگري اسباب النزول سيوطي. کتاب‌هاي ديگري هم در اين زمينه هست ولي کافي نيست. به نظر بنده مطالعه دقيق يك دوره از تاريخ اسلام براي فهم بسياري از قسمت‌هاي قرآن ضرورت دارد. بند دوم را خلاصه مي‌کنم به اين صورت که بايد توجه کرد که قرآن در 13 يا 14 قرن قبل در محيطي به زبان عربي نوشته و يا بهتر است بگويم گفته شده است و چون به زبان عربي است، کسي که امروز مي‌خواهد آن را بفهمد بايد زبان عربي را به خوبي بداند و چون زبان عربي 14 قرن قبل است بايد به واژه‌نامه و معنای لغات در آن عصر اطلاع پيدا کند و معنای کلمات جديد را به حساب قرآن و اريز نکند و چون در شرايط اجتماعي خاصي آیات نازل شده است بايد از طريق تحقيق تاريخي، انسان خودش را در شرايط آن زمان قرار دهد.

3- درک ارتباط آیات قرآن

آيات قرآن با هم ارتباط دارند. گاهي اين ارتباط خيلي روشن و واضح است اما همان‌طور که گفتيم قرآن نوشته‌يي نيست که نويسنده به صورت يك کتاب تأليف کرده باشد بلکه مجموعه‌اي از آیات و سوره‌هايي است که طی مدت بيست و سه سال و به مناسبت‌هاي مختلف و با توجه به شرايط متنوع نازل شده و بعداً به صورت يك کتاب يا يك مجموعه درآمده است. آیات و سوره‌ها نيز به ترتيب تاريخ نزول وحی بر پيامبر در بي هم قرار نگرفته‌اند. با تحقيق پيرامون تاريخ نزول آیات به اين نتيجه مي‌رسيم که در برخي موارد چند آيه در ادامه سوره‌اي گذاشته شده که سال‌ها قبل نازل شده است. بنا بر اين اگر گاهي ديده مي‌شود که معني ظاهر و روشن يك آيه با مطلب آیات قبل يا بعد از آن ارتباط کامل ندارد، نبايد دچار ترديد شويم و در صدد آن برآييم که يك معني ديگر براي آن آيه دست و پا کنيم که با مطلب آیات قبلي يا بعدي کاملاً مربوط شود.

در بسياري از آیات قرآن اين وضع ديده مي‌شود که کلمه اول آيه بعد متمم فعل يا صفتي است که در آيه قبل آمده است. به عبارت ديگر گاهي دو بخش از يك جمله طولاني به صورت دو آيه درآمده است. نظير اين وضع را در شعر نو يا بهتر بگويم اشعار «سيلابي» فراوان مي‌بينيم. در اين اشعار پايان هر بند، پايان يك جمله نيست و چه بسا بند بعدي متمم بند قبل باشد. بايد به اين سبک قرآن توجه داشته باشيم که آیات، گاهي هم ديگر چنين ارتباط روشني دارند. بي‌توجهي به اين نکته مي‌تواند منشأ اشتباه در فهم قرآن شود. مثلاً در آيه‌اي که قبلاً به آن اشاره کرديم آيه «الم نجعل الارض کفناً، احياء و اموات»، آيه «احياء و اموات» در اين‌جا اصلاً يك جمله نيست، حتي يك جمله ربطي هم نيست، دو کلمه است که بر يکديگر عطف شده و دنباله جمله آيه الم نجعل الارض کفناً است. با توجه به اين ارتباط روشن مي‌شود که کلمه «کفات» بايد معنایي داشته باشد که از نظر قواعد دستوري بتواند با احياء و اموات که مربوط به آيه بعد است مرتبط باشد. اگر کفات را پرندۀ تيز پرواز معني کنيم، از نظر دستوري يك «اسم» است و نمي‌تواند با احياء و اموات رابطه دستوري داشته باشد، ولي اگر به معني «در برگيرنده» باشد، احياء و اموات به آساني مي‌تواند با آن پيوند و معنایي داشته باشد و در حکم معقول براي اين صفت باشد.

البته گاهي پيوند آیات خيلي هم صريح و روشن نيست. يك نوع انس و آشنايي با قرآن لازم است که انسان پيوند اين آیات را با همديگر بداند و اين امر با مراجعه به تاريخ قرآن و بررسی تاريخ نزول آیات که منابع زيادي هم در اين مورد وجود دارد، ميسر مي‌شود. مثلاً محقق متوجه مي‌شود اين چند آيه با اين دسته از آیات با هم آمده است. پس مجموعه آیات را بايد مستقلاً بررسی کرد و گاهي بعضي از آياتي که در بي هم مي‌آيند لزوماً با هم ارتباطي ندارند. پس بايد تک آيه و مجموعه آيه‌هايي که با هم نازل شده را به درستي شناسايي کرد تا رابطه‌ي بين آنها به دقت مشخص شود.

در قرآن در مورد يك موضوع آیاتی می‌بینیم که در زمان‌های مختلف نازل شده، يك بار چند آیه آمده و دو سال بعد چند آیه دیگر آمده و چون شرایط تازه‌ای بوده، مطلب تازه‌ای را گفته و مطلب قبلی را تکمیل کرده است. هر گوینده یا نویسنده‌ای، این کار را می‌کند. اگر امروز بخواهیم بگوئیم درباره فلان مطلب مراد قرآن و حکم اسلام چیست و یا قرآن چه چیزی بیان کرده، باید تمام آیات مربوط به آن مطلب را در قرآن بیابیم و با رعایت ترتیب تاریخی نزول آیات، آن‌ها را جمع‌بندی کنیم تا بتوانیم بفهمیم که مقصود نهایی اسلام چه بوده است. این‌که گفته می‌شود «القرآن یفسر بعضه بعضاً» بیشتر ناظر به این بحث است.

5- تعمیم و گسترش آیات قرآن

در عین این‌که گفتیم قرآن کلامی است که در شرایط تاریخی خاص نازل شده و به مسائل آن زمان نظر دارد اما به حکم این‌که کتابی جاوید و جهانی است، هرگز نمی‌توان مقصود از آیات را به آنچه مربوط به شرایط ویژه آن زمان بوده است، محدود کرد. یعنی معنی آیات را باید به شرایط زمانی و مکانی دیگر، گسترش داد. گسترده بودن حکم و مقصود يك آیه و محدود نبودن آن در چهارچوب زمانی و مکانی خاص نزول آیات، امری روشن و مسلم است که از خود قرآن به دست می‌آید. وقتی قرآن پیغمبر را «ندیراً للعالمین» و «کافه للناس» معرفی می‌کند، وقتی می‌خواهد بگوید که قرآن باید همه‌جا و همه‌ی زمان‌ها را فرا گیرد، بنابراین نمی‌تواند مطالبش در آن‌چهار چوب محصور باشد. بلکه مفاد و روح این مطلب به شرایط زمانی و مکانی دیگر گسترش پیدا می‌کند، یعنی قرآن مطلبی را با صورتی و با اسلوبی متناسب با شرایط زمانی و مکانی خاص بیان می‌کند.

گسترش دادن مطالب قرآنی به شرایط زمانی و مکانی دیگر کاری بالاتر از فهم ساده قرآن است و به تسلط بیشتر بر فهم همه قرآن احتیاج دارد. بنابراین نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که هر فردی این کار را بتواند انجام دهد. این همان اجتهاد و استنباط مجتهدانه از آیات و روایات است. یعنی حتی يك عرب زبان خوش‌فهم زمان پیغمبر نیز که درصحنه‌های آن زمان حضور داشته، نمی‌توانسته به راحتی معانی گسترده آیاتی را که شامل زمان‌ها و مکان‌های دیگر می‌شود را به آسانی بفهمد. زیرا این يك کار فنی و تخصصی است. این‌که گفته می‌شود قرآن ظهري دارد و مطلبی و آن بطن دوباره مطلبی و بطن‌هایی دارد، ناظر بر این مسأله هست که فهم آن‌بطن‌ها به تخصص احتیاج دارد و این کار همه کس نیست.

6- برداشت افراد از قرآن متفاوت است

قرآن، کتابی ناظر به انسان و بافت‌های تو در تو و گوناگون روح و روان و اندیشه و رفتار برخاسته از امیال و خواسته‌های آدمی است. به دلیل گوناگونی انسان‌ها و تنوع بی‌اندازه‌ی که در بافت‌های روانی و ذهنی و رفتاری بشر هست، تأثیر قرآن بر روی انسان‌ها، متفاوت است. مکرر تجربه کرده‌ایم که آیه‌ای بر فردی خوانده می‌شود و دل او را آتش می‌زند و او را به هیجان درمی‌آورد. ولی همین آیه بر فرد دیگری خوانده می‌شود که به دلیل تفاوت روحیات این فرد با فرد اول، آیات تأثیر زیادی در او نمی‌کند. برداشت‌ها و تفسیرهایی که افراد مختلف از يك آیه می‌کنند بسیار متفاوت است. گاهی يك جوان به دلیل آمادگی و تشنگی روحی‌اش، از يك آیه برداشت زنده و جالبی همراه با يك نوع جاذبه خاص دارد که چه بسا افراد خیلی متخصص که واجد این روحیات نیستند نیز نتوانند از این آیه برداشتی دلنشین و ناظر بر جنبه‌ها و نکته‌های ظریف روحی داشته باشند. این مسئله‌ای است که همواره باید در مورد قرآن و خیلی از متون دیگر دینی و انسانی بدان توجه داشت. يك شعر حافظ یا يك شعر ملای روم برای يك نفر يك معنا، برداشت اثری دارد که ممکن است برای دیگری آن معنا و مفهوم را نداشته باشد.

من به سهم خود از این‌که افراد، برداشت‌های زنده خود را از آیات بنویسند و تقریر و تنظیم کنند و ویژگی‌های خاص يك آیه یا يك جمله از يك آیه را که روح‌نشین و زنده کننده است بیان می‌کنند خیلی خوشحال می‌شوم ولی به يك شرط؛ به شرط این‌که با صراحت بگوید: «من از این آیه چنین برداشتی دارم» و اصرار نداشته باشد که حتماً مقصود از آیه همین برداشتی که من می‌کنم بوده است. چرا؟ چون اگر بخواهد بگوید این آیه منحصرأ این معنی را می‌دهد، آن وقت کس دیگری هم پیدا می‌شود که روح او از این فرد مترقی‌تر، تشنه‌تر و بافت‌های اندیشه‌ای و رفتاریش فراتر است و ممکن است راه را بر برداشت و تعبیر او ببندد. آیا می‌توانیم راه را بر برداشت او ببندیم؟ خیر. پس کسی نباید راه را بر برداشت‌های دیگری ببندد ولی در عین حال تصریح نماید که این استفاده و برداشت را من شخصاً از قرآن کرده‌ام و آن را به اصل حساب قرآن واریز نکند. بگوید این آیه برای من چنین اثر روانی و برداشت زنده و حیات‌بخش داشته است. این مطلبی است که من خود بدان مقید بوده‌ام و در بحث‌های تفسیری که داشته‌ام، هر وقت می‌خواستم آیه‌ای را با برداشت نو معنی کنم، سعی می‌کردم برداشت شخصی‌ام را در ترجمه فارسی دخالت ندهم و بگویم ترجمه آیه این است و برداشت من از آیه چنین است. توصیه می‌کنم ترجمه آیات را از برداشت شخصی خود جدا کنید زیرا ممکن است برداشتی مترقی‌تر از برداشت شما هم وجود داشته باشد. به همان دلیلی که به برداشت خود اهمیت می‌دهیم، باید به برداشت دیگران هم اهمیت دهیم، همان برداشت‌های زنده را می‌گویم چون همان برداشت‌های زنده هم درجات مختلفی دارد.

7- قرآن را نباید تفسیر به رأی کرد.

در همین برداشت‌های زنده گاهی به انحراف‌های عجیب‌برخورد می‌کنیم يك نمونه از این انحراف‌های عجیب مربوط است به طلبه‌ی که مراحل تحصیلی معمولی را تا پایان سطح (3) خوب گذرانده و در شهر خودش، سطح درس می‌دهد. ایشان يك نوشته تفسیر گونه‌ای دارد که این اواخر آورده بود تا من ببینم و می‌خواست آن را چاپ کند. می‌گفت ممکن است بعداً جنجال‌هایی به وجود بیاید، بهتر است قبلاً مسائلی که جنجال آفرین است به من تذکر داده شود تا اصلاح شود. این نوشته حدود 300 صفحه بود و سوره حمد و قسمتی از سوره بقره را تفسیر کرده بود. من حدود دوازده صفحه اول این نوشته را دیدم و مجبور شدم هفت صفحه بر آن دوازده صفحه نقد بنویسم. بعد خطاب به نویسنده نوشتم: انصاف دهید که نمی‌شود انتظار داشت که يك منتقد برای 300 صفحه احیاناً 250 یا 500 صفحه نقد بنویسد. این نمونه‌ای است. حالا دیگر خود دانید. بعد نگاهی کردم به بحث‌های دیگر و به مطلبی برخوردیم که برایتان نقل می‌کنم.

نویسنده می‌رسد به آیه اقیمو الصلوه و در ترجمه آیه می‌نویسد: بر پای دارید آتش انقلاب را و می‌گوید صلوه یعنی آتش انقلاب زیرا قرآن می‌گوید: «ان الصلوه تنهي عن الفحشاء والمنکر» یعنی صلوه باز دارنده از زشتی‌ها و ناپسندی‌ها و تجاوزها و ظلم‌هاست. ما صدها میلیون مسلمان داریم که حداقل 300 میلیون از آنها مرتب نماز می‌خوانند، اما آیا این نماز که می‌خوانند بازدارنده از فحشاء است؟ عملاً نه. ما می‌بینیم در میان این‌ها نماز هست، مسجد هست، بغی و فحشاء و منکر هم هست. پس معلوم می‌شود این نماز که الان ما می‌بینیم بازدارنده از فحشاء و منکر نیست اما قرآن با صراحت می‌گوید: ان الصلوه تنهي عن الفحشاء و المنکر، اگر صلوه به معنی نماز باشد، این آیه از قرآن نباید درست باشد و قرآن يك ادعایی کرده که خلاف درآمده، برای این‌که ساحت قرآن کریم را از يك خلاف واقع‌گویی منزه نگه داریم باید بگوئیم صلوه معنی دیگری دارد. یعنی تا حالا اشتباه می‌فهمیده‌اند که صلوه یعنی نماز، صلوه معنی دیگر دارد و آن آتش است، آتش انقلاب؛ بنابراین تمام آیاتی که می‌گوید اقیمو الصلوه یعنی بر پای دارید آتش انقلاب را. حالا معنی اقامه هم فهمیده می‌شود که چرا نگفته «صلوا» ولی می‌گوید اقم الصلوه چون صلوا غیر از اقم الصلوه است، اقم الصلوه یعنی بر پای دار آتش انقلاب را، یقیمون الصلوه نیز از برپای دارندگان آتش انقلاب یاد می‌کند. اینان مؤمنین راستین‌اند که آتش انقلاب، بازدارنده آن‌ها از فحشا و منکر و بغی است و آیه قرآن خلاف واقع از آب در نمی‌آید. با این کشف مهم معلوم شده در طول این چهارده قرن از خود پیامبر خدا گرفته تا همه مردم دیگر، صلوه

و اقامه صلوه را عوضی می‌فهمیده‌اند و لابد این آقا قد قامت الصلوه را که قبل از هر نماز می‌گوئیم، چنین معنی می‌کند که: برپا شد آتش انقلاب؟! خوب این همان تفسیر به رأی است، این همان چیزی است که هر آدم منصف (نمی‌گویم هر آدم مسلمان، نمی‌گویم هر آدم معتقد به خدا و قرآن، می‌گویم هر آدم منصف) يك آدم غیر مسلمان و حتی غیر معتقد به این‌که قرآن کتاب وحی است اگر بیاید و ببیند با این متن و بر سر این متن این بلاها آورده می‌شود می‌گوید آقا دست بردارید برای خودتان نشست‌اید و از قرآن معنی‌های متناسب با خواسته‌های خودتان درست می‌کنید.

به این آقا می‌گوییم: بله آقا، قرآن کتاب انقلاب است. اسلام آئین انقلاب است و آیات انقلابی قرآن بسیار فراوان است. ولی مگر آیات انقلابی در قرآن فقط است که ما برای نشان دادن چهره انقلابی اسلام اقیما الصلوه را این‌گونه معنی‌کنیم. آقاي من اگر می‌بینی 300 میلیون نمازخوان هست و نمازشان باز دارنده از فحشاء و منکر نیست چون نمازشان، نماز نیست. نمازشان صورت نماز است. قرآن می‌گوید نماز بازدارنده از فحشاء و منکر است؛ این‌که ما داریم صورت نماز است: صورتی بی‌معنی یا کم معنی. نماز ذکر است، یاد خداست، اگر به راستی انسانی هر روز 5 بار نماز خواندنش تجدید ذکر الله و یاد خدا در درون او باشد و در دل و جان او یاد خدا زنده شود و خداشناسی‌اش درست باشد، و معرفتش از رابطه با خدا معرفت صحیحی باشد، هر بار که یاد خدا را در خود تجدید می‌کند در این‌که می‌تواند جلوی او را در فحشاء و منکر و بغي بگیرد شکلی نیست و این نماز مؤثر است. نماز راستین بازدارنده از فحشاء، منکر و بغي است آن هم نه صددرصد. مگر آتش انقلاب صددرصد جلوی فحشاء و منکر و بغي را گرفته؟ کدام کشور انقلابی را سراغ داریم که در آن صددرصد جلوی فحشاء و منکر و بغي گرفته شده باشد؟ نماز راستین نیز می‌تواند یکی از عوامل بازدارنده از فحشاء، منکر و بغي باشد.

اقامه صلوه هم معنایش معلوم است. ما در فارسی می‌گوییم مراسم جشن برپا شد، مراسم نیایش برپا شد. این يك اصطلاح است، در زبان انگلیسی به جای نماز خواندن

To Say the Prayer (دعا گفتن) می‌گوییم. این يك اصطلاح است و در هر زبانی به صورتی بیان می‌شود که مسئله مهمی نیست. اگر شما در فارسی بگویید «آیا نمازتان را گفتید؟» خنده‌آور است. باید گفت آیا نمازتان را خواندید؟ در عربی هم اگر بگوییم «هل قرأت الصلوه» باز مسخره است، باید بگوییم: «هل صلیت» و این امر مربوط به اختلاف تعبیر در زبان‌های مختلف است.

علاوه بر این، قیام یکی از واجبات نماز است و قیام قبل از رکوع یکی از ارکان نماز است. بنابراین در عبادتی که قیام و برپا بودن از واجبات اصلی آن است، تعبیر «برپا دارند» و تعبیر «نماز بپا شد» تعبیری است طبیعی و به‌جا و دیگر نیازی نیست که نماز به معنی آتش، آن هم آتش انقلاب باشد، تا تعبیر «برپاداشت» جور درآید. به هر حال این نوع روبه‌رو شدن با آیات قرآن کریم همان تفسیر به رأی است که سبب می‌شود این کتاب الهی از اصالت بیفتد. آیا هیچ يك از جوانان عزیز با ایمان و با صفای ما حاضرند آیات قرآن و عبارات قرآن به صورت يك موم دربیاید که این موم نرم را به دست هر کس دادی به هر شکل که دلش خواست در بیاورد و به جای آن‌که قرآن به ما چهارچوب فکری، ابعاد فکری مشخص، جهان‌بینی و ایدئولوژی معین بدهد، به صورت چیزی درآید که هر کس، هر جور که دلش خواست، بتواند معنی کند؟ گاهی گفته می‌شود که زبان قرآن زبان رمز و سمبولیک است. باید روشن شود که مقصود از این جمله چیست. اگر کسی بخواهد بگوید زبان قرآن زبان رمز است مثل نامه‌های رمزی، اداری، سیاسی یا نظامی که رمزی نوشته و فرستاده می‌شود و رمز هم کلیدی دارد که گیرنده نامه به آن مراجعه می‌کند تا معنی نامه را بفهمد، ما این را قبول نداریم و شما هم قبول ندارید. قرآن کتاب رمز نیست، کتاب مبین است با مفاهیمی روشن و روشنگر و قسمت عمده و اصل آن، آیات محکومات است با معانی استوار و قابل فهم برای همگان.

باید گفت که قسمتی از آیات قرآن متشابهات نامیده می‌شود و کم و بیش به صورت رمز است. اما این قسمت کمی از آیات را شامل می‌شود و نه همه قرآن را. اما اگر این گفته که قرآن زبانی رمزگونه و سمبولیک دارد به این معنی باشد که قرآن کلامی است دارای سلسله معانی ساده و همه کس فهم، اما علاوه بر این معانی اشاراتی هم به مفاهیم و مطالب عالی‌تر دارد و کسانی می‌توانند آن را بهتر درک کنند که از نظر فکری یا از نظر اجتماعی وضع بهتر و پیشرفته‌تری دارند، این درست است. عده‌ای این اشارات را بهتر می‌توانند درک کنند و این اشارات نیز ضد و نقیض آن معانی ساده نمی‌تواند باشد بلکه مرحله عالی‌تری است از آن معانی که همگان می‌فهمند. سمبولیک بودن قرآن به این معنی قابل قبول است.

8- فهم کامل قرآن نیاز به تخصص دارد

در سطوح بالاتر از سطح عمومی و همگانی، فهم قرآن نیاز به تخصص دارد و در برخی از سطوح نیاز به استفاده از سرچشمه وحی نیز لازم است. يك درجه از فهم قرآن مخصوص پیامبر و ائمه علیهم‌السلام است و جز از طریق روایاتی که از آن‌ها به ما رسیده نمی‌توان بر آن دست یافت. این در مواردی صادق است که ارتباط معانی سمبولیک و رمزی یا ارتباط معانی گسترده‌تر با الفاظ و عبارات قرآن، به راحتی روشن نباشد. در این گونه موارد تنها پیامبر اکرم(ص) و ائمه(ع) هستند که می‌توانند از ارتباط این معانی یا آیات مورد نظر سخن گویند. زیرا پیامبر همان‌طور که آورنده اصل وحی است، آورنده این توضیحات استثنایی هم می‌باشد. این‌که در روایات آمده است که تفسیر آیات، مخصوص پیامبر و اهل بیت (علیهم‌السلام) است منظور این درجه از تفسیر است. یعنی این‌که ارتباط معنی با لفظ حتی بعد از توجه به مفهوم مورد نظر باز هم روشن نباشد. نوع دیگر از معنی سمبولیک بدین صورت است که ارتباط معنی با لفظ آن قدر ساده و روشن نیست که خیلی‌ها با دقت هم متوجه شوند اما بعد از آن‌که يك نفر فهمید و توضیح داد که از این آیه می‌توان این معنی را بدست آورد، دیگران هم متوجه می‌شوند و می‌پذیرند که این معنی تازه به آیه مورد نظر مربوط می‌شود. این تفسیر قرآن است ولی نه تفسیری که مخصوص پیامبر و ائمه باشد. بلکه در این نوع تفسیر باید سخت هشیار باشیم که تحت تأثیر هوی و هوس و خواسته و رأی خودمان قرار نگیریم که اگر قرار گرفتیم معنایش این است که من دلم می‌خواهد این آیه این معنی را بدهد و پی آن می‌گردم که يك نفر پیدا شود و ادعا کند که این معنی از این آیه فهمیده می‌شود تا فوراً از او بپذیرم. اگر چنین باشد این‌خود يك نوع تفسیر به رأی است که مذموم، مطرود و مردود است و در روایات رسیده از پیامبر(ص) و ائمه(ع) سخت با آن مخالفت شده است. نمونه‌اش همین مطلبی بود که در مورد صلوه مطرح کردم. آن آقا چون دلش می‌خواهد از آیات قرآن شواهدی بر انقلابی بودن قرآن به دست آورد، ذهنش متوجه معنایی می‌شود که افراد بی‌طرف می‌بینند که این معانی اصلاً ارتباطی با این لفظ ندارد.

در بخش مربوط به گسترش احکام و مطالب آیات نسبت به شرایط زمانی و مکانی نیز تذکر يك نکته ضرورت دارد و آن این است که درک این گسترده‌گی غیر از تخصص علمی به کمال دیگری نیز احتیاج دارد و آن کمال امامت است. یعنی بسط و گسترش يك حکم از شرایط زمانی و مکانی معین به شرایط زمانی دیگر، ظرافتی دارد که هر عالم و محقق نمی‌تواند درک کند و فقط يك امام آن را می‌فهمد. يك راهبر درک می‌کند. رهبر است که می‌تواند پیچیدگی‌ها را متوجه شود.

بنابراین گسترده کردن آیات در مدار و قلمرو امامت قرار می‌گیرد. اگر امامت مطلق و معصوم باشد می‌گوییم مخصوص امام معصوم است، و اگر در قلمرو امامت نسبی است، که غیر معصوم را هم شامل می‌شود، می‌گوییم از شئون امام نسبی است. اما يك عالم محقق که اصلاً در مدار امامت نیست ولو علامه هم که باشد نمی‌تواند این گسترده‌گی را لمس کند.

9- درک کلمات رمز و آیات متشابه در قرآن

در قرآن، آیات متشابه وجود دارد. کلماتی هست که معنای آنها خیلی روشن نیست مانند فواتح سور: «الم، یس، کهیصص...» (4) علاوه بر اینها در قرآن احیاناً کلمات و جملات دیگری هست که معنای خیلی روشنی ندارند و نوعی رمز می‌باشند. با این‌گونه جملات و کلمات بازی کردن و کلنجار رفتن و به دنبال کشف مطلب جدید بودن و از سر ذوق درباره این مطالب صحبت کردن، روش نادرستی است و سبب می‌شود مطالبی به حساب قرآن گذاشته شود که هیچ ارتباط روشن و مستندی به قرآن ندارد. گوینده‌ای رسماً اعلام می‌کند که در گفتارش اشاره‌ها، رمزها و کنایه‌هایی به کار رفته و کلید این رموز را در اختیار دیگران می‌گذارد. اما یک کتاب می‌خواهد این رموز باقی بماند ولی ما اصرار می‌کنیم که این رمز را کشف کنیم بدون آنکه کلیدش را داشته باشیم. هستند کسانی که از این قبیل تلاش‌ها در مورد «کهیصص وحم وحمعسق» و نظایر آن کرده و هر کس به سلیقه خود سخنی گفته است. یکی گفته به حساب ابجد «کهیصص» اشاره دارد به زمان ظهور امام زمان(عج). فردی توجیه دیگری دارد. این کارها واقعاً انحرافی است و باید از آن سخت خودداری شود.

در مورد آیات متشابه خود قرآن در سوره آل‌عمران می‌فرماید که این آیات را خداوند می‌داند و کسانی که از خدا گرفته باشند یعنی پیامبر و امام. بنابراین در مورد آیاتی که متشابه و چند پهلو هستند باید سخت محتاط باشیم.

تا آنجا که من برخورد کرده‌ام در قرآن دو نوع متشابه داریم:

1. متشابه کامل مثل الم و امثال آن.
2. متشابه نسبی، یعنی عبارتی که تا حدودی معنایش روشن است، ولی از یک حد فراتر، متشابه می‌شود. انسان گیج می‌شود. در هر جا که انسان می‌خواهد فراتر رود سر درگم می‌شود. در آنجا نیز قطعاً باید از تأویل خودداری کرد.

بنابراین در متشابهات کامل به‌طور کلی و در متشابهات نسبی تا حدودی باید از دست زدن به تأویل خودداری کرد.

هر جا متشابه است یعنی هر جا انسان می‌بیند در استفاده معنی از عبارت تردید و تزلزل وجود دارد و عبارت طوری است که وقتی دو معنی متفاوت بر آن عرضه می‌کنیم ممکن است هر دو معنی از آن عبارت مستفاد گردد، باید در همان حد دلالت واقعی عبارت توقف کنیم و مطلبی را که نمی‌توان از خود الفاظ فهمید به حساب قرآن بگذاریم. ممکن است یک عبارت تا حدی رسا باشد ولی از این حد که فراتر رود دو پهلو یا چند پهلو شود. به این عبارت می‌گوییم متشابه نسبی. متشابه نسبی نسبت به عبارات رسا و یک پهلو محکم است و نسبت به فراتر از آن متشابه.

به هر حال باید از استناد به عبارت‌های چند پهلو در آن مرزی که دو پهلو یا چند پهلو می‌شود جداً خودداری کرد و این توصیه موکدی است که خود قرآن می‌کند. زیرا مستمسک قرار دادن این عبارت‌های چند پهلو، جز فتنه و اختلاف ثمره دیگری ندارد. این است که قرآن می‌فرماید «فأما الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأويله» آنان که در دلهاشان انحرافی هست به دنبال بخش‌های متشابه قرآن می‌روند تا فتنه‌گری کنند با این عنوان که می‌خواهیم تأویل و سرانجام آیات قرآن و معانی عمیق آن‌ها را بدانیم، در صورتی که «ما يعلم تأويله الا الله والراسخون في العلم» (5) سرانجامش را جز خدا نمی‌داند، خدا و کسانی که از خدا گرفته باشند یعنی پیامبر و ائمه طاهرين. آن هم به اعتبار این‌که می‌توانند تأویل و سرانجام آن‌ها را از خدای متعال بگیرند، بنابراین می‌توانند آیات را تأویل کنند.

بنابراین ما مثل اخباری‌ها نیستیم که فهم قرآن را یکسره مخصوص پیامبر و امامان بدانیم و بگوییم برای فهم هر آیه‌ای باید به روایاتی که پیرامون آن آیه آمده مراجعه کرد. ما می‌گوییم مقداری از آیات را که آیات بینات و محکمت قرآن هستند همه مردم می‌توانند بفهمند به شرط آن‌که عربی بدانند، آن هم عربی عصر قرآن و به شرط آن‌که با شرایط نزول آیات آشنا باشند و به شرط این‌که از آن حدی که به روشنی می‌فهمند فراتر نروند و اگر خواستند فراتر روند تمام آن قیودی را که گفتیم رعایت کنند.

10. چگونگی استفاده از روایات تفسیری

بعضی افراد تا روایتی در تفسیر قرآن پیدا کنند، می‌گویند «این را امام یا پیامبر فرموده» و همان سخن را قطعی تلقی می‌کنند. آقای من چه کسی گفت هر روایتی که در هر کتابی به نام پیامبر و امام است واقعاً از پیامبر و امام هست؟ بله اگر ما بدانیم که پیامبر و امام درباره این آیه این مطلب را فرموده، بی‌شک بالای چشم ماست اما به شرط آن‌که اثبات شد این روایات واقعاً گفته پیامبر یا امام است.

اگر روایات تفسیری، مسلم باشد که از پیامبر و امام است و قطعی الصدور باشد، بدیهی است که در فهم قرآن نقش تعیین کننده دارد. اما چه مقدار از این روایات تفسیری را می‌توانیم اثبات کنیم که قطعاً از پیامبر و ائمه است؟ بی‌شک بسیاری از این روایات که در تفسیرها آمده از نظر سند مخدوش است، تازه اگر از نظر سند مخدوش نباشد خبر واحد است و نمی‌تواند دلیل قطعی باشد.

بنابراین در برخورد با روایات تفسیری موضع ما مشخص است. یعنی موضعی که مورد تأیید عموم علمای بزرگ نیز هست. وضع ما این است که اگر روایتی از نظر سند و از نظر دلالت قطعی باشد، این روایت ردیف و مطابق قرآن است. همان کتاب، سنت و عترت است. اما اگر روایت یا سندش مخدوش یا ظنی باشد یعنی قطعی نباشد یا دلالت عبارت قطعی نباشد، حق نداریم به آن‌ها نقش تعیین کننده در فهم قرآن بدهیم.

این موضعی که اعلام می‌کنم موضعی قطعی است و این موضع شخصی نیست. موضع عمومی محققین ماست و آن این است که هر روایتی که استنادش به پیامبر و امام علیهم السلام قطعی باشد و خود روایت از نظر عبارت، مبهم و تودرتو نباشد و معنی روشنی به‌دست دهد، در تفسیر قرآن نقش قطعی و تعیین کننده دارد، ولی مادون آن هیچ‌گونه نقش تعیین کننده ندارد. مثل تاریخ است. چیزی در ردیف همان مطالعه تاریخی است. اکثر روایات تفسیری استنادش قطعی نیست و بسیاری از آن‌ها نیز از نظر معنی چندان روشن نیستند.

در مورد روایاتی که در تفسیر علی‌بن ابراهیم و در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری آمده، بحث‌ها هست. حتی در مورد روایات تفسیری که در کتاب کافی آمده بحث‌هایی وجود دارد. کدام عالم و فقیه است که امروز با همه روایات کافی در فقه قطعی برخورد کند؟ مرحوم آیت‌الله بروجردی در تدریس فقه‌شان مکرر در مکرر روی روایات کافی بحث می‌کردند. روایاتی را رد می‌کردند و کنار می‌زدند. در خود کافی روایات متضادی هست. ناچاریم تعدادی از آن‌ها را کنار بزنیم. بنابراین در فقه چنین است که باید در رویارویی و مواجهه با روایات سخت دقیق باشیم و به روایاتی که اصطلاحاً «مو لای درزش نمی‌رود» اهمیت بیشتری دهیم.

ارزش روایات صحیح را با اهمیت و اعتبار نایجابی که به هر عبارت منسوب به پیامبر و ائمه طاهرين (سلام... علیهم‌الجمعین) داده می‌شود عوضی نگیریم.

در همین کتاب‌های حدیث مشاهده می‌کنیم که پیامبر(ص) در زمان خود می‌فرماید که دروغگویان زیادی هستند که از زبان من برای شما مطلب کذب نقل می‌کنند، هر چیزی را از آن‌ها قبول نکنید. هر چه از زبان من نقل کردند بر کتاب الله، عرضه کنید. آن چیزی که مطابق با قرآن باشد قابل قبول است و هر چه مخالف قرآن باشد قبول نکنید. این امر روشنی است که امروز و دیروز و اسلام و غیر اسلام ندارد. قبل از اسلام و در همه ادیان، مکاتب و در همه اجتماعات بوده، همه جا دروغ سازهایی که خبر جعل می‌کنند بوده‌اند. کتاب کافی و امثال آن مورد احترام ماست، ارزش هم دارد ولی کاملاً و درست قطعی نیست. یعنی کافی پایه‌های قرآن نیست. مرحوم تغه‌الاسلام کلینی از نظر ما عالمی جلیل‌القدری است ولی آیا کافی پایه‌های قرآن است؟ نهج‌البلاغه هم پایه‌های قرآن نیست. کتاب‌های مرحوم صدوق هم پایه‌های قرآن نیست. خلاصه هیچ‌کدام پایه‌های قرآن نیستند. این‌ها کتاب‌هایی هستند که باید مورد بررسی قرار گیرند.

قرآن از آن جهت که استنادش به پیامبر اکرم قطعی است، معیار اصلی ماست. حدیث قطعی از پیامبر و ائمه علیهم‌السلام هم مثل عدل و پایه‌های قرآن است، البته به شرط آن‌که قطعی باشد.

بنابراین استفاده از احادیث و روایات در فهم قرآن حرفه‌ای است بسیار ظریف و بسیار دقیق و یک کار کاملاً فنی و تخصصی است. چرا؟ برای این‌که بخشی از این احادیث جعلی است، احادیث غیر معتبری وجود دارد که انسان را به اشتباه می‌افکند.

این‌ها مطالبی است که توانستم در اثنای این سفر که فرصت تنظیم و مراجعه به مطالب قبلی را ندارم در پاسخ جناب‌عالی بیان کنم.

بار دیگر تأکید می‌کنم، کسانی که به ظرایف مسائل اجتماعی و اخلاقی و مسائل عرفانی و معنوی انسان آشنا هستند طبعاً در رویارویی با قرآن کریم برداشت‌هایی زنده و ارزنده دارند. هرگز نباید ارزش آن‌ها را نادیده گرفت اما به 2 شرط این‌که به حد تفسیر به رأی و به حد تحمیل عقاید دلخواه به قرآن نرسد. روایات جالبی در تفسیر قرآن هست که بسیار مفید است ولی به شرط این‌که نقش تذکر دهنده به آن‌ها بدهیم نه نقش تعیین کننده. نقش تعیین کننده را تنها به روایتی می‌توانیم بدهیم که استناد آن‌ها به پیامبر (ص) و امام (ع) قطعی باشد. قطعی می‌گوییم نه مطنون و نه حتی خبر صحیح. خبری که در اصطلاح علم‌الحديث به آن خبر صحیح می‌گوییم و در فقه هم استناد به آن را تجویز می‌کنیم که اگر قطعی نباشد در تفسیر قرآن نقش تعیین کننده ندارد. خبر صحیح به خبری می‌گوییم که راویان آن شیعه و عادل باشند. این‌گونه خبر همیشه قطعیت یجاد نمی‌کند، یقین ایجاد نمی‌کند، خبری غیر یقینی است که یک آدم مورد اعتماد گفته است. این نوع خبر ممکن است در فقه حجت باشد ولی در تفسیر حجت نیست. در تفسیر فقط خبر یقینی، آن هم در حدود دلالت روشن و یقینی است که می‌تواند نقش تعیین کننده داشته باشد و روایات دیگر فقط نقش تذکر دهنده دارند. امیدوارم که با رعایت این معیارها بتوانیم در استفاده از قرآن که کتاب من الله است و نور است و هدی هست و مبین است در راه راست قرار بگیریم. «یا اهل الکتاب... قد جانکم من الله نور و کتاب مبین یهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام». (6) واقعاً امیدوارم که همه ما بتوانیم به آنچه در آیات کریمه آمده اهتمام بوریم. از جانب خدا، نور، روشنی، چراغ فروزان، کتاب روشننگر و آشکار کننده نازل شده که خداوند انسان‌هایی را که دنبال رضای او باشند نه دنبال هواهای خویش، به وسیله این کتاب به راه‌های سلام و سلامت، امن امان و سعادت، هدایت می‌کند.

امیدوارم همه ما از قرآن، آن استفاده‌ای را بنماییم که این آیه کریمه خواسته است.

پرسش‌ها

سئوال: در تأویل و تفسیر به رأی، پرسشی مطرح است بدین صورت که تا آنجا که اطلاع دارم، معمولاً مفسرینی که الان از آن‌ها آثاری هست در گذشته در ابعاد مختلف فلسفی یا عرفانی مسائلی را مطرح کرده‌اند و متأسفانه کمتر با نقش تعیین کننده اجتماعی به قرآن نگاه کرده‌اند. شاید افراطی که در این زمینه الان به وجود آمده یک انگیزه‌اش این باشد که به هر حال از آن تفاسیر نتوانسته‌اند استفاده کنند و دیده‌اند آنچه حق اسلام بوده و آنچه در اسلام بوده ادا نشده است. برایمان روشن است که اسلام توانسته انسان‌هایی با بینش و منش جهانگیر بسازد و رهبری کند، در این تفاسیر انعکاسی از بینش اجتماعی قرآن نیامده است. در نتیجه در این طرف نیز افراط‌هایی به وجود آمده که همه مسائل را به مسائل اجتماعی و انقلابی مربوط می‌سازد. سئوال من این است که اولاً، آیا این نوع برداشت‌های فلسفی که یک فیلسوف از قرآن دارد یا برداشت‌های عرفانی که یک عارف مطرح می‌کند نوعی تفسیر به رأی نیست؟ و ثانیاً، برای جبران این بی‌توجهی به دید اجتماعی قرآن ما چه راه‌حلهایی داریم؟

پاسخ: پاسخ به این سئوال و امثال آن در مطالبی که عرض کردم به روشنی آمده است.

آنچه که یک فیلسوف یا عارف یا سالک درباره آیات قرآن می‌گوید، مشمول همین نقطه نظرهایست که در این بحث آمده است. ممکن است یک فیلسوف یا عارف به دلیل این‌که در اندیشه، اخلاق و عمل به کمال برتری رسیده بتواند اشاره‌ای را از قرآن درک کند ولی کسانی که پائین‌ترند درک نکنند. نباید فوراً برداشت او را تخطئه کنید و تفسیر به رأی بنامید. اگر این برداشت او به عبارت آیه بچسبید یعنی اگر ارتباط الفاظ و کلمات و عبارت آیه با این معنی و برداشت تازه برای ما روشن باشد می‌توانیم آن را به حساب قرآن بپذیریم و الا به حساب قرآن نباید پذیرفت. حداکثر این است که بگویید این آیه در من یک چنین برداشتی ایجاد کرده است بدون این‌که به حساب قرآن گذاشته شود.

بنابراین نباید این برداشت‌ها را یکسره تخطئه کنیم یا یکسره بپذیریم، که این هر دو غلط است. به دلیل این‌که صاحب فلان تفسیر، فیلسوف ارزنده یا عارف برجسته و با اخلاقی بوده است نمی‌توانیم فوراً هر چیزی را که درباره آیات می‌گوید بپذیریم. باید همه ضوابطی که عرض شد رعایت شود و گفته هر کس با رعایت این ضوابط نقادی گردد تا بتوانیم بگوییم که برداشتی که او می‌کند تا چه حد می‌تواند دارای اعتبار و ارزش باشد.

اگر این فیلسوف یا عارف یا اخلاقی، مطلبی را گفته است ه می‌خواهد آن را به حساب قرآن واریز کند و ما می‌پاییم که با الفاظ قرآن پیوند و رابطه چندان ندارد، باید به او هشدار دهیم که آقا شما هم در معرض خطر تفسیر به رأی هستید.

اتفاقاً من در کتاب «خدا از دیدگاه قرآن» یک نمونه‌اش را در آیه‌ای که هم ابن‌سینا و هم صدرالمطالین (ملاصدرا) و هم خواجه نصیر در یک مطلب فلسفی - عرفانی مورد استفاده قرار داده‌اند نقادی کرده‌ام و مفصل بر آن انتقاد نوشته و مسئله را روشن نموده‌ام. اصولاً ارتباط آیه مورد نظر با آن مطلبی که آن‌ها گفته‌اند و برخی از صاحب نظران و مفسرین قبل از آن‌ها هم گفته‌اند به صورتی نیست که بتوانیم آن را به حساب قرآن بپذیریم. مثلاً به این آیه توجه کنید:

«سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید». (7)

این صاحب نظران معنی این آیه را طوری بیان می‌کنند که ضمیر «انه الحق» به خدا برگردد. در صورتی که ضمیر بر حسب ظواهر قرآن به خود قرآن برمی‌گردد. بنابراین تمام آن مطالبی که چندین صفحه مرحوم ملاصدرا و مقداری مرحوم ابن‌سینا و خواجه نصیر در شرح اشارات دارند به آیه مربوط نمی‌شود.

عظمت و احترامی که من برای ابن‌سینا و خواجه نصیر و ملاصدرا قائل هستم مانع از انتقاد من نشده و انتقادی کردم که به سبک قرآنی است نه به سبک فلسفی. مطلب در فلسفه هر چه می‌خواهد باشد ولی این مطلب فلسفی از این آیه استفاده نمی‌شود. اما در سئوال شما یک نکته دیگر بود و آن این‌که در دوره‌های گذشته مبالغه شده روی نوعی اندیشه تکامل یافته فلسفی، عرفانی و اخلاقی؛ بنابراین بازار برداشت‌های فلسفی، اخلاقی، عرفانی و سیر و سلوک از قرآن پر رونق بوده، آن هم همراه با بی‌رونقی برداشت‌های اجتماعی از قرآن، در حالی که اسلام آئین انسان‌سازی است و انسان تک بعدی نمی‌سازد، بلکه انسان دارای قدرت تکامل در ابعاد گوناگون می‌سازد و ساختن انسان چند بعدی، نه تک بعدی، نیاز فراوان دارد به این‌که در هیچ دوره‌ای از اهمیت مسائل اجتماعی قرآن نگاهیم و غفلت نکنیم.

هم اکنون ما در عصری هستیم که نیاز فراوان داریم به این‌که بدانیم موضع قرآن در برابر مسائل و نیازهای اجتماعی چیست. کوشش‌های گذشتگان چون در این بعد نبوده خیلی به ما یاری نمی‌کند و باید در این زمینه خیلی تلاش کنیم. همان‌طور که قبلاً عرض کردم برای این‌که انسان اشارات قرآن را در این زمینه‌ها درک کند باید به موضوع این مطالب یعنی انسان آشنا باشد. باید به بافت‌های اجتماعی انسان، همان بافت‌هایی که خود قرآن اسم برده آشنا باشد تا بتواند آیات انسان‌ساز و جامعه‌ساز قرآن را بهتر درک کند. بنابراین همان طوری که صاحب نظرانی که در اندیشه‌های فلسفی، عرفانی، اخلاقی و سیر و سلوک درجه بالایی از تکامل را داشتند می‌توانستند

اشارات قرآن را در آن زمینه‌ها بهتر درک کنند، مطالعه کنندگان قرآن در امروز نیز باید در زمینه‌های اجتماعی-انسان مطالعات گسترده‌ای داشته باشند و با حضور ذهن سعی کنند آن اشارات ارزنده قرآن را در این زمینه‌ها درک و بر دیگران عرضه کنند. البته به شرط رعایت همه نکاتی که قبلاً مطرح شد و به شرط این‌که باز برداشت خود را بر قرآن تحمیل نکنند و به حساب قرآن واریز نمایند، و به شرط این‌که اعتراف کنند که این تنها برداشت ممکن از این آیات نیست و برداشت‌های دیگری هم می‌توان داشت.

سئوال: در برداشت‌ها و تفسیرهای قرآن روش مقایسه‌ای که به‌کار می‌گیریم به چه صورتی مجاز است؟ مثلاً شما بحثی درباره اگزیستانسیالیسم در رابطه با اسلام داشتید که بسیار جالب بود، با توجه به این‌که مکتب‌های انسانی و اجتماعی جدیدی در دنیا به وجود آمده و ما نیاز داریم مسائل ایدئولوژیک اسلام را در رابطه با این مکتب‌ها و مسائلی که مطرح کرده‌اند بفهمیم تا چه حد مجاز هستیم برداشت‌های آن‌ها را در زمینه‌های مختلف با برداشت‌هایمان از آیات قرآن مقایسه کنیم؟

پاسخ: به طور کلی شک نیست که برای پیروان هر مکتب در برخورد با آراء و عقاید دیگران سئوالاتی مطرح شود و پاسخ آن‌ها را از مکتب خود بخواهند. کاری که من در مورد اگزیستانسیالیسم و مکتب‌های دیگر در ارتباط با قرآن، منطقی و معقول می‌دانم این است که نخست به سراغ خود این مکتب‌ها برویم تا این مکتب‌ها را خوب بشناسیم و پس از فهم این مکتب‌ها با مسائل تازه‌ی آشنا شویم که این مکتب‌ها بدان پاسخ‌ها داده‌اند. آن‌گاه به قرآن مراجعه کنیم تا ببینیم قرآن بدان‌ها چه پاسخی داده است بی‌آنکه بخواهیم همان پاسخی را که آن مکتب داده است از قرآن هم به دست آوریم. این اشتباه است که به اگزیستانسیالیسم مراجعه کنیم و آراء و افکار و اندیشه‌های این مکتب و موضع‌گیری‌هایش را درباره مسائل نو دریا بیاوریم و بپذیریم و بعد سراغ قرآن برویم تا برای این فکر پذیرفته خودمان پشتوانه قرآنی پیدا کنیم، این روش بسیار خطرناک و منشأ تحریف در فهم قرآن است. روش صحیح این است که به اگزیستانسیالیسم مراجعه کنیم و ببینیم در آنجا مسائلی مطرح شده و این مکتب درباره آن‌ها نظریه‌هایی دارد، بعد به قرآن مراجعه کنیم تا ببینیم قرآن درباره این مسائل چه نظری داده است، خواه نظر قرآن موافق با نظر اگزیستانسیالیسم باشد، خواه مخالف. ما می‌خواهیم واقعاً نظر قرآن را ببینیم بدون التزام به یک فکر و اندیشه و بدون این‌که در صدد این امر باشیم که برای یک اندیشه پیش پذیرفته شده، پشتوانه قرآنی دست و پا کنیم.

بسیارند کسانی که در زمینه اسلام و مکتب‌ها این اصل را رعایت نکرده‌اند. کسانی را می‌بینیم که در زمینه مارکسیسم مطالعاتی دارند. این‌ها می‌گویند ما می‌بینیم این مکتب با بیان و با استدلال فلسفی، اقتصادی، اجتماعی‌اش می‌گوید مالکیت شخصی از مهمترین عوامل الیناسیون و یا خود بیگانگی و مسخ شدن انسانیت انسان است، و اگر بخواهیم عوارض ناشی از این نوع خود بیگانگی و الیناسیون را از بین ببریم، یک راه بیشتر وجود ندارد و آن این‌که مالکیت شخصی به هر عنوان که باشد از بین برود، اصلاً مالکیت شخصی مستلزم یک نوع تنزل انسان از مقام شامخ انسانیت است، این یک دید عرفانی، اخلاقی، اجتماعی و اقتصادی است که به هم آمیخته و این اندیشه را در مارکسیسم به‌وجود آورده است. (8) این رأی مارکسیسم است. کسانی هستند که این نظر را می‌پسندند و با این پسند سراغ قرآن می‌روند و می‌خواهند از آیات قرآن پشتوانه‌ای برای این رأی به دست آورند و بگویند بله آقا اسلام هم مالکیت شخصی را نفی می‌کند. این‌ها به آیاتی از قبیل «ولله ما فی السموات والارض» برخورد کرده و استناد می‌کنند و می‌گویند هر چه در آسمان و زمین است ملک خداست پس ملک هیچ کس دیگر نیست.

این همان برداشت تأویلی انحرافی است. وقتی کسی نفی مالکیت را بپذیرد و به قرآن مراجعه کند تا پشتوانه‌ای برای آن پیدا کند، خودبه‌خود دچار انحراف می‌شود. اما اگر بگوییم موضع مارکسیسم در برابر مالکیت شخصی این است که به طور کلی آن را منفی و مردود می‌داند، آیا قرآن هم آن را منفی می‌داند یا نه؟ اگر با این روحیه سراغ قرآن برود که چنانچه قرآن آن را منفی می‌داند قبول کند و اگر آن را منفی نمی‌داند و مالکیت شخصی و خصوصی را تأیید کند، باز هم آن را بپذیرد، آن وقت می‌تواند بگوید که به راستی در پی شناخت قرآن است. اگر ما با این روحیه سراغ قرآن برویم اشکالی ندارد ولی متأسفانه می‌بینیم اغلب، کسانی با آن روحیه پیش‌گفته به سراغ قرآن می‌روند و می‌خواهند مسائل مختلف را آن‌طور که پذیرفته‌اند تفسیر کنند یعنی به منظور یافتن پشتوانه برای اندیشه پذیرفته شده خویش به طرف قرآن می‌روند.

ما بدون شک می‌توانیم مکتب‌های فلسفی، عرفانی، اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی و تربیتی را مطالعه کنیم و بعد ببینیم این مکتب‌ها در زمینه چه مسائلی سخن گفته‌اند و مطالب آن‌ها و طبعاً در این مطالعه به مسائل تازه و موضع‌گیری‌های تازه برخورد می‌کنیم، و این طبیعی است که بخواهیم ببینیم مکتب ما در آن زمینه‌ها چه می‌گوید. پس مراجعه می‌کنیم به قرآن بی‌آنکه حتماً انتظار داشته باشیم قرآن این امور را رد یا تأیید کند، بی‌آنکه تصمیم قبلی گرفته باشیم که برای آن چیز که خودمان پسندیده‌ایم از قرآن پشتوانه درست کنیم. اگر با این روحیه به قرآن مراجعه کنیم بسیار خوب است و در این مقایسه چه بسا برسیم به این نتیجه که فلان مطلب را که امروز فلان مکتب گفته، فلان آیه قرآن در 14 قرن قبل گفته است. اما اگر صرفاً بخواهیم به عنوان دستیابی به پشتوانه‌های قرآنی به مطالب انتخاب شده قرآن مراجعه کنیم، خطرناک است و غالباً ما را به انحراف می‌کشد.

سئوال: در مورد رهبری معصوم یا رهبری غیرمعصوم فرمودید که حق دارد از قرآن استنباط بکند. در رهبری غیر معصوم این مسئله چگونه است؟ فرض کنید که یک رهبر، رهبری اجتماعی باشد و خیلی هم مسلط به قرآن باشد و قرآن را خوب بفهمد. آیا هر نوع برداشتی که این رهبر بکند قابل قبول است؟ درجه این رهبر غیر معصوم تا چه حد است؟ در حد نایب امام است یا در حد یک لیدر مذهبی ساده هم می‌تواند باشد؟

پاسخ: این سئوال مستقیماً به بحث ما ارتباطی ندارد و به مسئله امامت و رهبری در اسلام از دید شیعه در عصر حضور و در عصر غیبت برمی‌گردد. در بحث‌های تفسیری مکتب قرآن مفصلاً در این زمینه بحث کرده‌ام و فعلاً به طور خلاصه توضیح می‌دهم. در هر نوع رهبری اجتماعی اگر لازم باشد کسی مستقلاً رهبری کند، نه این‌که زیر نظر یک رهبر بالاتر، باید صاحب‌نظر، مجتهد و عادل باشد و علاوه بر اجتهاد و صاحب‌نظری و ایدئولوژیک بودن و عدالت، باید برای رفق و فتق و تدبیر کارها ورزیدگی و مهارت و لیاقت داشته باشد. این‌ها شرایط اصلی است. بنابراین در عصر غیبت برای چنین کسانی امکان برداشت‌هایی از آیات قرآن که مربوط به سمت و نقش رهبری آن‌ها می‌باشد طبعاً بیشتر است و آن‌ها نسبت به کسانی که از این مدار خارجند بهتر می‌توانند اشارات قرآن را در این زمینه درک کنند. اما کسانی که زیر نظر یک رهبر ایفای وظیفه می‌کنند، لازم نیست مجتهد باشند زیرا در موارد نیاز از او نظرخواهی می‌کنند.

سئوال: چون قرآن و جهان هر دو مخلوق خدا هستند از این جهت شباهتی بین قرآن و جهان هست. بدین معنی که همان‌طور که در شناخت جهان هر چه بشر جلوتر می‌رود پرده جھلش بیشتر کنار می‌رود، گرچه اصول و قوانین کلی حاکم بر جهان جاودانی است و تغییر نمی‌کند و این شناخت بشر است که هر چه جلوتر می‌رود دقیق‌تر جهان را می‌شناسد، آیا قرآن هم که یک اعجاز جاویدان برای همه عصرها و نسل‌ها است این چنین است و از این نظر به جهان شباهت دارد؟

پاسخ: روشن است که در قرآن اشاره‌هایی هست که فهم آن‌ها با تکامل اندیشه بشری ارتباط مستقیم دارد. ولی این بدان معنی نیست که قرآن‌شناسی در همه موارد پایه‌های طبیعت‌شناسی‌جلو می‌رود.

سئوال: با توجه به این‌که بعضی مسائل وجود دارد که در قرآن هیچ اشاره‌ای به آن‌ها نشده مثل این‌که رکعات نماز چه مقدار باشد، دو رکعتی بودن نماز صبح و سه رکعتی بودن مغرب و امثال این‌ها و مسائلی دیگر از احکام اسلامی که همین گونه است، آیا این امر خودبه‌خود اشاره ندارد به این‌که ما فقط به این محدود نشویم که

همه چیز را از قرآن در بیاوریم بلکه باید به سنت و شیوه پیامبر و امام هم مراجعه کنیم؟

پاسخ: این سؤال شما هم مستقیماً به بحث ما مربوط نمی‌شود اما از آن جایی که یکی از مسائل روز است از این فرصت استفاده می‌کنم و خیلی فشرده جواب می‌دهم.

در حقیقت این سؤال متوجه کسانی است که «حسبنا کتاب‌الله» شعار آنهاست و عملاً می‌خواهند فقط اسلام را از قرآن بشناسند. بنابراین درباره ارتباط کتاب با سنت به چند نکته باید توجه شود. یکی این که کتاب دو بخش دارد:

- 1- بخشی که بدون سنت قابل فهم است.
 - 2- بخشی که بدون سنت قابل فهم نیست و فهم روشن آن متوقف بر سنت است. پس این یکی از علل و عوامل این موضوع است که اسلام‌شناسی همان‌طور که بر کتاب تکیه دارد، بر سنت نیز تکیه دارد.
- دیگر آن که بسیاری از احکام را ما نمی‌توانیم از کتاب به دست آوریم. به عبارت دیگر تشریح و قانون‌گذاری و بیان شریعت و معارف الهی منحصرأ در چارچوب قرآن نبوده است.

در این جا يك مسئله هست و آن این که آیا آنچه پیامبر به عنوان وحی دریافت می‌کرده فقط قرآن است یا علاوه بر قرآن، پیامبر وحی دیگری هم دریافت می‌کرده است. در این زمینه در تحقیقات قرآنی که اخیراً داشتیم، مفصلاً فیش‌ها و یادداشت‌هایی را از منابع مختلف شیعه و سنی جمع‌آوری کردیم و این‌ها خیلی روشن اثبات می‌کند که غیر از وحی قرآنی قطعاً پیامبر وحی دیگری نیز دریافت می‌کرده است.

پس معلوم می‌شود که همه آنچه بر پیامبر وحی شده در قرآن جمع‌آوری نگردیده است. چرا؟ چون آنچه در قرآن آمده تنها آن قسمت از وحی است که کیفیت بیانش معجزه آساست. یعنی قرآن وحی است با يك صفت خاص و آن این که با اسلوبی معجزه‌آسا بیان شده است. وحی دیگری هم هست که عبارت آن معجزه آسا نیست. آن هم وحی است اما قرآن نیست. قرآن وحی است ولی هر وحی قرآن نیست و پیامبر غیر از قرآن باز هم وحی داشته است و ما در شناخت دین خدا باید به هر دو بخش وحی استناد کنیم.

پی نوشتها

1 - آیه 7 سوره آل عمران: « اوکسی است که این کتاب را بر تو نازل کرد که بخشی از آن آیات محکمت است که آنها اساس کتاب است، و بخش دیگر متشابهات است؛ اما کج دلان. برای فتنه جویی و در طلب تأویل، پیگیر متشابهات آن می‌شوند، حال آنکه تأویل آن را جز خداوند و راسخان در علم - که می‌گویند به آن ایمان آورده ایم، همه از پیشگاه خداوند است - نمی‌دانند؛ و جز خردمندان کسی پند نمی‌گیرد.»

2 - سوره مرسلات، آیه 25

3 - دوره طلبگی سه دوره است، مقدمات، سطح و خارج که همان دوره فارغ التحصیلی است.

4 - در پرسشهای بعدی توضیحی در این زمینه داده می‌شود.

5 - سوره آل عمران آیه 6

6 - سوره مائده: آیات 15 و 16

7 - سوره فصلت: آیه 53

8 - نظام های سوسیالیستی کنونی تنها مالکیت خصوصی یعنی مالکیت شخصی بر ابزار تولید را نفي می‌کنند، و مالکیت شخصی بر خانه، لوازم خانه، وسیله سواری شخصی و نظایر این ها را می‌پذیرند، ولی در مرحله نهایی سوسیالیسم همین مقدار از مالکیت شخصی نیز پذیرفته نیست.